

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«القول في الإجازة و الردّ أمّا الكلام في الإجازة: فيقع تارةً في حكمها و شروطها، و أخرى في المجيز، و ثالثة في المجاز....»

مساله اجازه و ردّ

بحث در مساله اجازه و رد است.

در قسمت اجازه، مرحوم شیخ(ره) در سه مقام بحث کرده‌اند؛ بحث اول در حکم و شروطی است که اجازه دارد، بحث دوم در مجیز و اجازه دهنده و بحث سوم هم در مجاز و آنچه که متعلق اجازه واقع می‌شود.

اما بحث اول که در «حکم و شروط اجازه» هست، فرموده: کسانی که قائل به بطلان عقد فضولی‌اند، طبعاً وارد این بحث نمی‌شوند و این بحث مختص به کسانی است که قائل به صحت بیع فضولی‌اند.

قائلین به صحت اختلاف کرده‌اند که حال که بیع فضولی نیاز به اجازه مالک دارد، آیا اجازه مالک کاشف است یا ناقل؟

مرحوم شیخ(ره) کاشفیت و ناقلیت را معنا کرده و فرموده‌اند: بنابر اینکه بگوییم اجازه مالک، کاشف است؛ معنایش این است که ملکیت و نقل و انتقال، از حین عقد محقق شده و گویا اجازه، مقارن عقد بوده است. اما بنا بر اینکه بگوییم: اجازه ناقل است؛ ملکیت و نقل و انتقال از حین اجازه واقع می‌شود، یعنی تا قبل از اجازه، نقل و انتقالي نبوده و از حین وقوع اجازه، ملکیت و نقل و انتقال برای طرفین معامله واقع می‌شود و گویا عقد در حین اجازه واقع شده است.

ادله قول به کاشفیت

اکثر فقهاء قائل به کاشفیت هستند و برای کاشفیت به سه دلیل استدلال شده، که این سه دلیل را مرحوم محقق کرکی(ره) در جامع المقاصد و مرحوم شهید(ره) در روضه بیان فرموده‌اند.

بیان اول برای دلیل اول

دلیل اول که از کلمات شیخ(ره) استفاده می‌شود، دارای دو بیان و تقریر است.

بیان اول از دلیل اول برای کاشفیت این است که گفته‌اند: از آیه شریفه «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» استفاده می‌کنیم که عقد، سبب تام برای

وجوب وفا است، «أَوْفُوا»، یعنی وفا به آنچه که عقد باشد، واجب است، در نتیجه آیه فرموده: عقد، سببیت تامه برای وجوب وفا دارد.

در عقد فضولي، وقتی فضولي عقدش تمام می‌شود و قائلیم به صحت فضولي، چون عرض کردیم که این بحث را قائلین به صحت فقط باید مطرح کنند و معنای صحت بیع فضولي این است که اجازه، مؤید و کاشف از این است که آن عقد، عنوان تام پیدا می‌کند، یعنی تا اجازه نیامده، عقد، عنوان سبب تام ندارد و وقتی اجازه آمد، می‌فهمیم که این عقد، سبب تام بوده است.

بنابراین آیه هم عقد را سبب تام قرار داده و از اجازه که بعد می‌آید، کشف می‌کنیم که آن عقد سابق فضولي، سبب تام بوده است، لذا باید اثر خودش را بگذارد و ملکیت حاصل شود.

اشکال بر این دلیل

مرحوم شیخ(ره) فرموده: قبول داریم که عقد، سببیت تامه برای وجوب وفا دارد، اما آیا عقد همراه با رضایت، یا عقد بدون رضایت؟ روشن است که عقد بدون رضایت، سببیت ندارد و تنها عقد با رضایت، سببیت برای ملکیت و حصول نقل و انتقال دارد.

عمده و بزنگاه جواب شیخ(ره) این است که حال که مالک اجازه داد، آیا اجازه کشف از این می‌کند که آن عقد سابق مقرون به رضایت بوده است؟

اگر اجازه این صلاحیت را داشته باشد که اجازه مالک، کشف کند که آن عقد سابق، نه تنها عقد بوده، بلکه مقرون به رضایت هم بوده، آن وقت این ادعاء که می‌گویید: اجازه کاشف است و ملکیت در حین عقد محقق شده، تثبیت می‌شود.

اما اجازه مالک این صلاحیت را ندارد و هرگز اثبات نمی‌کند که آن عقدي که سابقا واقع شده، مقرون به رضایت مالک بوده است، به دلیل این که می‌گوییم: اجازه لاحقه، به منزله اجازه مقارنه است و قائم مقام او هست، اما حقیقتا بیان نمی‌کند که آن عقد، مقرون به رضایت مالک بوده است.

بنابراین وقتی مالک اجازه کرد، روشن می‌شود که آن عقد فضولي الان، یعنی در حین اجازه، مقرون به رضایت مالک شد، لذا نمی‌توانید کاشفیت را استفاده کنید، چون کاشفیت متوقف بر این است که اثبات کنید، که این اجازه کاشف از این است که آن عقد سابق، مقرون به رضایت مالک بوده است، اما اجازه چنین چیزی را اثبات نمی‌کند.

بیان دوم دلیل اول

بیان دوم این است که گفته‌اند: عقد سببیت دارد و اجازه به عنوان شرط متاخر است، که مرحوم شیخ(ره) به این تعبیر تصریح نکرده، اما روح بیان دوم به همین مطلبی که عرض کردیم، بر می‌گردد.

در بیان دوم گفته‌اند: آن عقدي که فضولي واقع ساخته، جامع جمیع شروط است و همچنین مشروط به اجازه متاخر است و وقتی که اجازه متاخره آمد، مشروط یعنی خود عقد، در حین وقوع اثرش را می‌گذارد.

بعبارة اخري در این بیان دوم گفته‌اند: اجازه شرط است، اما شرط برای عقد سابق و روشن است که اجازه بعدی، شرط برای

الفاظ من حيث هي الفاظ ليست، بلکه شرط برای مضمون عقد است و مضمون عقد هم ملکیت من حین العقد است. وقتی فضولي مي‌گوید: «بعت»، دیگری هم مي‌گوید: «اشتریت»، معنای «بعت و اشتریت» حصول ملکیت از حین وقوع عقد است.

پس معنای عقد، نقل و ملکیت من حین العقد است و اجازه هم شرط متاخر برای همین است، یعنی بعداً مالک مضمون عقد سابق را اجازه می‌کند، که مضمون عقد سابق هم، ملکیت من حین العقد است.

اشکال بر دلیل دوم

مرحوم شیخ(ره) در مقام جواب فرموده: نمی‌فهمیم که چطور چیزی عنوان شرط دارد، اما متاخر باشد؟ اگر اجازه را شرط می‌دانید، چطور شرط در آینده محقق می‌شود، اما مشروط در گذشته محقق شده است؟ این معقول نیست و اگر چیزی عنوان شرطیت دارد، باید قبل از مشروط محقق شود.

کلامی از صاحب جواهر(ره) در تایید این دلیل

بعد مرحوم شیخ(ره) در اینجا کلامی از صاحب جواهر(علیه الرحمه) نقل کرده، که ایشان فرموده‌است: شروط و اسباب شرعی، با شروط و اسباب عقلیه فرق دارند، در اسباب و شروط عقلیه مساله همانطوری است که شیخ فرموده، که سبب و شرط باید اول بیاید و مسبب و مشروط دنبال او بیاید، اما شرایط شرعی، تابع اعتباری است که شارع اعتبار می‌کند و شارع ممکن است که شرط را مقدم اعتبار کند، یا مقارن و یا متاخر، چون شروط شرعی امور تکوینی نیستند، بلکه اعتباریه‌اند، لذا شارع می‌تواند بفرماید: صحت این عملی را که امروز انجام می‌دهید، مشروط به شرطی است که فردا باید انجام دهید.

این مبنایی است که صاحب جواهر(ره) در چند جای کتاب جواهر مورد استناد قرار داده، که شرایط شرعی، با شرایط عقلیه فرق دارد و مثالهایی را هم آورده، مثلاً از جمله مثالها این است که در فقه داریم، که انسان اگر در غروب پنج شنبه احتمال می‌دهد، که در روز جمعه آب برای غسل پیدا نمی‌کند، می‌تواند غسل جمعه را انجام دهد، در حالی که سبب غسل جمعه، که جمعه هست، هنوز نیامده و سبب یا شرط فردا محقق می‌شود، اما غسل را امروز می‌تواند انجام دهد و یا در باب مستحاضه، غسل لیلی زن مستحاضه را، بنا بر فتوای بعضی از فقهاء، شرط صحت روزه روز گذشته‌اش قرار داده‌اند.

لذا صاحب جواهر(ره) فرموده: در شریعت موارد زیادی داریم که شرط بعد از مشروط محقق می‌شود و هیچ مانعی هم ندارد، چون مساله، مساله اعتباری هست.

نقد و بررسی کلام صاحب جواهر(ره)

مرحوم شیخ انصاری(ره) فرموده: این حرف صاحب جواهر(ره) را قبول نداریم. آیا می‌توانیم بگوییم: تناقض فقط در امور تکوینی محال است، اما در شریعت محال نیست؟ شارع چون امور اعتباریه در اختیارش هست، آیا در شریعتش می‌تواند مرتکب متناقضین شود؟

شیخ(ره) فرموده: فارقی بین شرط شرعی و عقلی نداریم، هر چیزی که عقلاً محال است، شرعاً هم محال است، تقدیم سبب بر مسبب لازم است، لذا تاخیر سبب از مسبب، هم عقلاً هم شرعاً محال است.

بعد فرموده: در این مثالهایی که صاحب جواهر(ره) مطرح کرده، آنچه که خیال کرده شرط و سبب است، شرطیت و سببیت ندارد و این که مثالهای زیادی مطرح کنید، نمیتواند امر محالی را، از محالیت خارج کند.

دلیل دوم بر کاشفیت

دلیل دوم شبیه بیانی است که در شرط متاخر گفته‌اند که: اجازه متعلق به عقد است و عقد هم معنایش نقل و ملکیت من حین العقد است، پس اجازه کاشف از ملکیت حین العقد است.

در اینجا بعضی از محشین مثل مرحوم شهیدی(ره) گفته‌اند: روح این دلیل دوم بر می‌گردد به دلیل اول و فرقی ندارد.

دلیل سوم بر کاشفیت

دلیل سوم این است که گفته‌اند: اگر کاشفیت را قائل نشویم، لازمه‌اش تاثیر معدوم در موجود است. اگر بگوییم: اجازه کشف از ملکیت حین العقد دارد، عقد زمانی که موجود بوده، تاثیر در ملکیت گذاشته و این اشکالی ندارد، اما اگر بگوییم: عقد تمام شد و بعد که اجازه آمد، ملکیت از حین اجازه بیاید، لازمه‌اش این است که آن عقدي که الان معدوم است، در ملکیت اثر گذارد، در حالی که تاثیر معدوم در موجود محال است.

مرحوم شیخ بعدا دلیل دوم را مورد بحث قرار داده‌اند، اما این دلیل سوم، که فسادش خیلی واضح است و لذا دیگر مورد تعرض قرار نداده‌اند.

تطبیق عبارت

«القول في الإجازة و الردّ أمّا الكلام في الإجازة: فيقع تارةً في حكمها و شروطها، و أخرى في المجيز، و ثالثه في المجاز.»، کلام در اجازه، گاهی در حکم اجازه است و گاهی در شروط اجازه و گاهی هم در مجیز و آن اجازه دهنده است و مقام سوم هم در مجاز است.

«أمّا حكمها، فقد اختلف القائلون بصحة الفضولي بعد اتّفاقهم على توقّفها على الإجازة»، اما در حکم اجازه، قائلین به صحت فضولی اختلاف کرده‌اند، بعد از این که اتفاق دارند که بیع فضولی متوقف بر اجازه است. «في كونها كاشفة بمعنى أنّه يحكم بعد الإجازة بحصول آثار العقد من حين وقوعه»، اختلاف کرده‌اند در این که آیا اجازه کاشف است؟ کشف معنایش این است که بعد از اجازه حکم می‌شود به این که آثار عقد، از حین وقوع عقد محقق شده است. «حتّى كأنّ الإجازة وقعت مقارنة للعقد»، و گویا بنا بر کاشفیت، اجازه مقارن با همان عقد واقع شده و ملکیت از حین عقد واقع می‌شود.

«أو ناقله بمعنى ترتّب آثار العقد من حينها»، و یا این که اجازه را ناقله قرار دهیم، به این معنا که آثار عقد، از حین اجازه واقع شده باشد «حتّى كأنّ العقد وقع حال الإجازة، على قولين»، مثل این که عقد در حال اجازه واقع شده است. که بین این دو قول اختلاف کرده‌اند، بعضی قائل به کاشفیت هستند و بعضی به ناقلیت، «فالأكثر على الأوّل»، اما اکثر فقها قائل به کاشفیت هستند.

«و استدللّ عليه كما عن جامع المقاصد و الروضة»، بر این که کاشفیت باشد، در جامع المقاصد و روضه سه دلیل آورده‌اند.

«بأنّ العقد سبب تامّ في الملك؛ لعموم قوله تعالى أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، دلیل اول این است که عقد سبب تامه در حصول ملکیت و نقل و انتقال دارد، به دلیل این آیه که می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی عقد را سبب تام برای وجوب وفا قرار داده است. نمی‌فرماید عقد و یک چیز دیگر، بلکه خود عقد سببیت تامه دارد. در جایی که مالکین عقد انجام می‌دهند، می‌فهمیم که این عقد سببیت تامه دارد، اما در جایی که فضولی عقد را انجام می‌دهد، «و تمامه في الفضولي إنّما يعلم بالإجازة، فإذا أجاز تبين كونه تاماً ترتب الملك عليه»، تام بودن عقد در فضولی، با اجازه معلوم می‌شود، که وقتی مالک اجازه داد، روشن می‌شود که آن عقد سابق تام است و باید ملک بر خود عقد مترتب شود.

«وإلاّ لزم أن لا يكون الوفاء بالعقد خاصّة، بل به مع شيء آخر»، اما اگر ملک بر عقد مترتب نشود، لازمه‌اش این است که دیگر وفا به خود عقد تنها واجب نباشد، بلکه وفا شود به عقد، همراه با یک شی دیگر به نام اجازه، در حالی که آیه عمومیت دارد و می‌فرماید: آنچه که همه جا سببیت تامه دارد عقد است، اما اگر در فضولی بگوییم: عقد سببیت ندارد و باید اجازه هم باشد، این بر خلاف عموم آیه است.

اما فایده این اجازه این است که قبل از اجازه نمی‌دانستیم که عقد تام است و اجازه سبب می‌شود که علم پیدا کنیم که آن عقد قبلی، عقد تامی بوده است.

«و بان ...»، دلیل دوم است. «و بأنّ الإجازة متعلّقة بالعقد، فهي رضا بمضمونه»، اجازه متعلق به عقد است، لذا این اجازه رضایت بمضمون عقد است و اجازه هم که بعداً می‌آید، به مضمون عقد تعلق پیدا می‌کند. «و ليس إلّا نقل العوضين من حينه»، مضمون عقد هم که ملکیت من حين العقد است.

عرض کردیم که مخصوصاً با آن تقریر دومی که برای دلیل اول عرض می‌کنیم، مرحوم شهیدی(ره) فرموده است: این دلیل دوم همان دلیل اول است و مطلب جداگانه‌ای غیر از دلیل اول نیست.

«و عن فخر الدين في الإيضاح: الاحتجاج لهم بأنّها لو لم تكن كاشفة لزم تأثير المعدوم في الموجود لأنّ العقد حالها عدم، انتهى»، این دلیل سوم است، که فخرالمحققین(ره) در کتاب ایضاح فرموده: اگر اجازه کاشفیت نداشته باشد، معنایش این است که ملکیت از حین اجازه باشد، در حالی که در حین اجازه دیگر عقد نداریم و عقد معدوم شده است، پس لازمه‌اش این است که معدوم در موجود تاثیر گذارد، چون در حال اجازه، عقد عنوان عدمیت دارد.

عرض کردیم و این را مرحوم سید(ره) در حاشیه هم تذکر داده، که شیخ انصاری(ره) در کلمات بعدی متعرض جواب از این دلیل سوم نشده و فقط دلیل اول و دوم را جواب داده، که علتش این است که این دیگر خیلی واضح الفساد است، چون درست است که در باب شروط شرعیه، آن بحثی که با صاحب جواهر عرض کردیم مطرح می‌شود، اما این معنا مسلم است که علل شرعیه عنوان معرفات دارد و علت در باب شرع، مثل علت عقلی نیست که در حین معلول موجود باشد، بلکه عنوان نشانه دارد.

اگر گفتیم: عقد سابق، علت باشد برای ملکیتی که بعد از اجازه می‌خواهد محقق شود، این اشکالی ندارد، چون علت، علت حقیقی نیست، بلکه عنوان علامت، نشانه و معرف دارد.

«و یرد علی الوجه الأوّل»، شیخ انصاری(ره) در اینجا شروع کرده به اشکال به وجه اول و فرموده: اینکه می‌گویید: عقد سبب تام است، آیا عقد مقرون با رضایت یا بدون رضایت؟ عقد بدون رضایت را که قطعاً سبب تام نمی‌دانید، پس عقد مقرون با رضایت است. «أنّه إن أريد بكون العقد سبباً تاماً كونه علّة تامّة للنقل إذا صدر عن رضا المالك فهو مسلم»، اگر عقد مقرون به رضایت مالک و از روی رضایت مالک صادر شود، ما هم قبول داریم که سبب تامه است، «إلّا أنّ بالإجازة لا يعلم تمام ذلك السبب، و لا

یتبیین کونه تماماً»، اما این اجازه را تبیین نمی کند و با اجازه نمی توانیم تمامیت این سبب را بفهمیم، «إذ الإجازة لا تكشف عن مقارنة الرضا»، چون اجازه کشف از این که رضایت مقارن بوده نمی کند.

فرض را بر این قرار دادیم که شیخ (ره) گفته: عقدي که مقرون به رضایت مالک است، سبب تام است، حال اگر بعد مالک اجازه داد، آیا وجدانا کشف از این می کنیم که عقد، در حین صدورش مقرون به رضایت مالک بوده است؟ پس اجازه لاحق کشف از این نمی کند که عقد سابق مقرون به رضایت بوده است.

«غاية الأمر: أن لازم صحّة عقد الفضولي كونها قائمة مقام الرضا المقارن»، لازمه‌ی این که بگوییم: عقد فضولي صحیح است، این است که اجازه قائم مقام رضایت مقارن است. «فیکون لها مدخل في تمامية السبب كالرضا المقارن، فلا معنى لحصول الأثر قبلها»، پس اجازه مانند رضایت مقارن، دخلی در تمامیت سبب دارد، لذا معنا ندارد که بگوییم: اثر قبل از اجازه حاصل می شود.

«و منه يظهر فساد تقرير الدليل بأنّ العقد الواقع جامع لجميع الشروط»، از همین جواب رد تقریر دوم دلیل اول، که به گونه دیگر بیان کرده و گفته اند: عقد جامع جمیع شروط است، «و كلّها حاصلة إلّا رضا المالك، فإذا حصل بالإجازة عمل السبب عمله»، و کل این شروط حاصل است، مگر رضایت مالک، لذا وقتی رضایت مالک به اجازه حاصل شد، آن سبب مقدم که عقد است، عمل خودش را انجام می دهد، یعنی ولو این که رضایت متاخر است، اما آن سبب گذشته، عمل خودش را، که ملکیت است انجام می دهد.

«فإنّه إذا اعترف أنّ رضا المالك من جملة الشروط»، این «فانه» بیان برای وجه فساد است، یعنی وقتی می گوید: رضایت مالک یکی از شروط است، پس چطور می تواند کاشف از وجود مشروط قبل از شرط باشد.

عرض کردیم که بعضی از محشین، این بیان دوم را روی شرط متاخر آورده اند که عقد همه شرایط را دارد و ملکیت در آن، به شرط متاخری که بعداً می آید حاصل می شود.

شیخ (ره) هم فرموده: چطور شرط بعداً می آید، اما مشروط قبلش آمده و این معقول نیست. «فكيف يكون كاشفاً عن وجود المشروط قبله؟»، اگر می گوید: رضایت مالک شرط است، چطور قبل از رضایت مالک، مشروط محقق می شود؟

«و دعوى: أنّ الشروط الشرعية ليست كالعقلية، بل هي بحسب ما يقتضيه جعل الشارع»، مدعی این دعوی مرحوم صاحب جواهر (ره) است، که فرموده: شرط شرعی مانند عقلی نیست، بلکه این شروط بحسب چیزی است که جعل شارع اقتضا می کند.

جعل شارع چون اعتباری است، گاهی شرطی را مقدم قرار می دهد، گاهی مقارن و گاهی موخر. «فقد يجعل الشارع ما يشبه تقديم المسبّب على السبب كغسل الجمعة يوم الخميس و إعطاء الفطرة قبل وقته»، چیزی شبیه تقدیم معلول بر علت، مثل غسل جمعه در روز پنج شنبه و یا پرداخت زکات فطره قبل از این که وقت دادن زکات فطره برسد، که صاحب جواهر (ره) فرموده: در شریعت تقدیم مسبب بر سبب داریم، «فضلاً عن تقدّم المشروط على الشرط كغسل الفجر بعد الفجر للمستحاضة الصائمة»، شرط مؤونه اش از علت کمتر است، تا چه برسد به تقدیم مشروط بر شرط، مثل این که قبل از اذان صبح، زن نیت روزه می کند و بعد از اذان صبح اگر دید استحاضه است و باید غسل انجام دهد، این غسل مستحاضه بعد الفجر، شرط برای صحت روزه ای است که از اول فجر نیت آن را کرده است. «و كغسل العشاءين لصوم اليوم الماضي على القول به»، و یا غسل عشاءین، که بعد از مغرب، وقتی زن غسل را انجام می دهد، بنا بر فتوای بعضی از فقهاء، آن غسل لیلی اش، شرط برای صحت روزه روز گذشته است. البته صاحب جواهر هم فرموده اند: علی القول بوجوب این غسل عشاءین.

«مدفوعة»، شیخ انصاری(ره) فرموده: این ادعای صاحب جواهر، مردود است، «بأنّه لا فرق فيما فرض شرطاً أو سبباً بين الشرعي و غيره»، اگر یک چیزی شرط یا سبب است، بین شرعی و غیر شرعی فرقی نمی‌کند، «و تكثير الأمثلة لا يوجب وقوع المحال العقلي»، آوردن امثله زیاد، سبب نمی‌شود که محال عقلي واقع شود. «فهي كدعوى أنّ التناقض الشرعي بين الشيئين لا يمنع عن اجتماعهما»، این ادعا، که شروط شرعیه مثل شروط عقلیه نیست، مثل این است که بگوییم: شارع می‌تواند هم یک چیزی را واجب کند و هم حرام. اگر بگویید: آنچه که در دائره عقل محال است، در شریعت محال نیست، پس باید تناقض شرعی هم محال نباشد، «لأنّ النقيض الشرعي غير العقلي»، قطعاً چنین چیزی امکان ندارد، چون نقیض شرعی غیر عقلي است.

«فجميع ما ورد ممّا يوهّم ذلك لا بدّ فيه من التزام أنّ المتأخّر ليس سبباً أو شرطاً»، بنابراین تمام این مثالها که وارد شده، که توهم تقدیم معول بر علت در آن است، باید بگوییم: آن مصداق سبب یا مصداق شرط نیست، «بل السبب و الشرط: الأمر المنتزع من ذلك»، توضیحی دارد که فردا عرض می‌کنیم.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين